

زیر آسمان فیروزهای

در گذشت نویسنده طنز تلویزیون

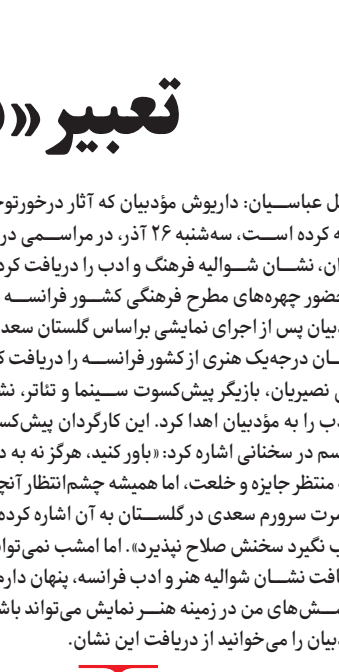
● **شرق:** علی بهروزی‌نسب، متولد یکم دی ۱۳۲۰ بود که بعدازظهر روز دوم دی ۱۳۹۴ درگذشت. او طنزنویسی بود که در ابتدا با نام مستعار علی عبدالخالق و قبل از پیروزی انقلاب در روزنامه توقیف آثارش را به چاپ رساند. در دهه ۶۰ حسین فردرو، ویدئوی سینمایی «دسیسه» را براساس نوشته او تولید کرد که در زمان خود اثر موفقی شد. همچنین فردرو و داریوش مؤذیبان آثار او را در شبکه‌های سیما باعنوان «مش‌خیرالله صندوقچه اسرار» کارگردانی کردند. براساس متن‌های او، فیلم سینمایی «دندون طلا» (بازنویسی متن منوچهر احترامی، «رؤیا نیمه‌شب تابستان»، تاتار «باجنق‌ها» و نیز مجموعه «طنزآوران جهان» و نمایش «خلع سلاح در سال ۹۹» ساخته شد. همچنین فیلم‌نامه فیلم سینمایی «سفربه‌خیر» به کارگردانی داریوش مؤذیبان و بازی اکبر عبدی، حمیده خیرآبادی، پروین سلیمانی، داریوش اسدزاده، مهری ودادیان، محمد ورشوچی و روح‌الله مفیدی را هم بهروزی‌نسب نوشته است. مراسم خاکسپاری او امروز شنبه پنجم دی و مراسم یادبود او روز سه‌شنبه هشت دی از ساعت ۱۵:۳۰ الی ۱۷ در مسجد نور واقع در میدان قاضی برگزار می‌شود.

فرش قرمز «برلین» برای پناه‌جویان

● **شرق:** جشنواره بین‌المللی فیلم «برلین» برای ابراز همدردی با پناهندگان، صدها بلیت رایگان را برای حضور در این رویداد سینمایی به آنها اختصاص داد. دیتِر کاسلیک، مدیر جشنواره سینمایی برلین (برلیناله)، روز چهارشنبه (۲۳ دسامبر / دوم دی) در گفت‌وگویی با خبرنگاری فرانسه تصریح کرد آلمان در پذیرش پناه‌جویان مسئولیتی تاریخی دارد. کاسلیک در فاصله چند روز مانده به آغاز هشت‌ونهمین دوره از این رویداد سینمایی، گفت: «پناهندگان در قلب دوره جدید جشنواره برلین قرار خواهند داشت و برلیناله تلاش می‌کند نمونه‌ای از تحمل و بردباری و اتحاد را در آلمان به نمایش بگذارد، کشوری که امسال میزبان ورود حدود یک میلیون پناهنده جدید بوده است».او همچنین عنوان کرد قصد دارد به متقاضیان پناه‌جویی این فرصت را دهد تا در این دوره از جشنواره فیلم برلین به عنوان مهمان یا همکار حضور داشته باشند. کاسلیک در رابطه با نقش و رویکرد آلمان در قبول پناه‌جویان، گفت: «اینکه این شمار انسان به آلمان پناه می‌آورند، فرصتی بزرگ برای جامعه آلمان است تا درباره رابطه‌مان با تاریخ این کشور فعالانه بیندیشیم و آن را بازنگری کنیم».او افزود: «هیچ‌کدام ما نمی‌تواند درک و تصور کند که اعمالی که نازی‌ها مرتکب آن شدند، واقعا چه عمق و ابعادی دارد و میلیون‌ها آواره در آن زمان چه کشیده‌اند».به گفته کاسلیک «مردم آلمان اکنون می‌توانند ببینند وقتی یک پناه‌جو در سرمای نوامبر یا دسامبر با دمپایی، پا به خاک آلمان می‌گذارد یا زنی باردار و آواره ساعت‌ها در صفی طولانی می‌ایستد، یعنی چه».مدیر جشنواره برلین در بخشی از سخنانش به مسئله صادرات تسلیحاتی آلمان و ارتباط آن با معضل پناه‌جوان و آوارگان پرداخت و گفت: «ما در برخورد با مسئله پناه‌جویان مشکلی مضحک داریم: از یک طرف تانک و اسلحه به منطقه صادر می‌کنیم و از طرف دیگر پناه‌جویان و آوارگان این مناطق را می‌پذیریم».او اضافه کرد: «میزان صادرات تسلیحاتی آلمان در سال گذشته افزایش یافته و حال دولت آلمان باید میلیاردها یورو که از طریق دریافت مالیات به دست آمده، صرف حل بحران پناه‌جویان کند».کاسلیک همچنین متذکر شد: «جشنواره فیلم برلین در این دوره به مسئله پناه‌جویان توجهی ویژه‌ خواهد داشت و این‌ا از موضوعات محوری برلیناله ۲۰۱۶ خواهد بود که از ۱۱ تا ۱۱ فوریه برگزار می‌شود. در جشنواره چندین فیلم اکران خواهد شد که مسئله پناه‌جویان و آوارگان را بازتاب می‌دهد».

استقبال از نمایش‌نامه‌خوانی سیروس ابراهیم‌زاده

● **شرق:** جلسه نمایش‌نامه‌خوانی «آشنایی» به کارگردانی سیروس ابراهیم‌زاده که از دوم تا چهارم دی در خانه - موزه استاد عزت‌الله انتظامی اجرا شد، با استقبال مخاطبان مواجه شد. این جلسه نمایش‌نامه‌خوانی کاری از گروه تئاتر «بایزه» بود که به همت شرکت توسعه فضا‌های فرهنگی شهرداری تهران برپا شد. شمسی فضل‌اللهی، سیروس ابراهیم‌زاده، سامان آذین، محمود اکبرشاهی، حمیدرضا حیات، حامد سید، فاطمه عرب‌کرمانی و شهره مگری نقش‌خوانان این اثر بودند.



عسل عباسیان: داریوش مؤذیبان که آثار درخور توجهی در حوزه تئاتر ارائه کرده است، سه‌شنبه ۲۶ آذر، در مراسمی در سفارت فرانسه در تهران، نشان شوالیه فرهنگ و ادب را دریافت کرد. در این مراسم که با حضور چهره‌های مطرح فرهنگی کشور فرانسه و ایران برگزار شد، مؤذیبان پس از اجرای نمایشی براساس گلستان سعدی و سخنرانی، این نشان درجه‌یک هنری از کشور فرانسه را دریافت کرد. در این مراسم، علی نصیریان، بازیگر پیش‌کسوت سینما و تئاتر، نشان شوالیه فرهنگ و ادب را به مؤذیبان اهدا کرد. این کارگردان پیش‌کسوت تئاتر در این مراسم در سخنانی اشاره کرد: «باور کنید، هرگز نه به دنبال ستایش بودم و نه منتظر جایزه و خلعت، اما همیشه چشم‌انتظار آنچه بودم و هستم که حضرت سرورم سعدی در گلستان به آن اشاره کرده؛ «متکلم را تا کسی عیب نگردد سخنش صلاح ندید». اما امشب نمی‌توانم شادی خود را از دریافت نشان شوالیه هنر و ادب فرانسه، پنهان دارم؛ نشانی که نشانگر کوشش‌های من در زمینه هنر نمایش می‌تواند باشد». اینک روایت مؤذیبان را می‌خوانید از دریافت این نشان.

✎ **حدودا یک هفته پس از دریافت نشان شوالیه، خبر آن را رسانه‌ای کردید. این سکوت خبری دلیل خاصی داشت؟**
من سکوت خبری عامدانه‌ای نداشتم. تصورم بر این‌س بود که اطلاع‌رسانی این ماجرا برعهده سفارت است و نه من. در ضمن بی‌اینکه بخواهم تواضع به خرج بدهم، باید بگویم دریافت این نشان، درنهایت یک مسئله شخصی است. تقدیری است که از طرف وزارت فرهنگ فرانسه صورت می‌گیرد، بر حسب گزینش‌های خودشان. به کسانی اعطا می‌شود که به نوعی با فرهنگ فرانسه ارتباط دارند؛ مثلا من شخصا سال‌ها در فرانسه کار کردم، تحصیل کردم، تدریس داشتم و آثار نویسندگان این کشور را به فارسی ترجمه کردم. بسیاری از کارهایی که روی صحنه برده‌ام، کار نویسندگان فرانسوی بوده است. اعطای این نشان، اِبد، در سکوت خبری نبوده؛ چون خبری هم نیست که ارزش زمانی داشته باشد. اخبار فرهنگی مثل مسائل سیاسی ... خبر روز و داغ نیستند که تاریخ مصرف داشته باشند. همیشه می‌توانند تازه باشند.

گالری «آرت لائز» برگزار می‌کند نمایشگاه هنری دورریختنی‌ها

شرق: برگزارکنندگان نمایشگاه «بازایافت خلاق» می‌گویند فصل مشترک آثاری که قرار است در این رویداد به نمایش گذاشته شوند، استفاده از مواد دورریختنی و برآمده از فرهنگ ایرانی هستند. نشست مطبوعاتی مربوط به نمایشگاه Upcycled یا بازایافت خلاق صبح دیروز، چهارم دی از سوی گالری آرت‌لائز برگزار شد. این نمایشگاه که ایده آن از سوی این گالری مطرح و هنرمندان از سوی بهداد لاهوتی انتخاب شده‌اند، قرار است اوایل بهمن سال جاری برپا شود و به چرخه بازایافت مواد ارتباط دارد. محمدرضا شاه‌رخی‌نژاد، مسئول‌کرد‌آوری کتاب این نمایشگاه در ابتدای نشست گفت: «وقتی با بهداد لاهوتی در مورد اینکه بازایافت خلاق چیست، صحبت می‌کردیم متوجه شدیم آثار برخی از دوستانی را که می‌شناسیم به این مفهوم نزدیک است؛ درحالی‌که ممکن است خود آنها متوجه چنین موضوعی نباشند. وقتی با مریم گودرزی هم در این مورد حرف زدیم به این نتیجه رسیدیم که منظور ما از این موضوع با هم فرق دارد اما یک فصل مشترک دارد و آن بازایافت خلاق یک مفهوم است که هنرمند با یکسری مواد دورریختنی کار کند». او افزود: «ما پیش از این شاهد بوده‌ایم که هنرمندان با موادی کار می‌کنند که به طبیعت برمی‌گردد؛ اما در این نمایشگاه، هنرمندان از موادی استفاده می‌کنم و اسباب‌بازی لایه رویی کارهایم است. من تصویرگری کتاب کودکی انجام می‌دادم و تخیل به‌عنوان یک امر ثانویه در مواجهه با یک تصویر براریم مهم بود. بر همین اساس اسباب‌بازی‌هایی را که یک‌بار از سوی کودکان منهدم شده بود، هوشمندانه بازایافت کردم. به این شکل من دیگر تصویرساز (illustrator) نیستم بلکه سازنده تصویر (image maker) هستم که خواننده پس‌براساس روایت نیست. وقتی مردم اسباب‌بازی‌ها را می‌بینند، فکر می‌کنند می‌پردازد». مریم گودرزی، پژوهشگر هنر هم در توضیح بیشتر آثار این نمایشگاه عنوان کرد: «آنچه درباره بازایافت داشته‌ایم بیشتر نامدین بوده است اما این نمایشگاه به این مسئله می‌پردازد که کمتر مصرف کن و درست استفاده کن. این کارها یک‌نوع تطبیق بوم‌شناسی ایران هم هستند و می‌خواهد از دل فلسفه ایرانی بیرون آیند. شاید از این جهت خیلی دنباله‌رو «بازایافت خلاق» نباشند.»

این موضوع ادامه داد: «در کار مرتضی زاهدی عروسک‌ها به طبیعت برنمی‌گردند، اما جمع‌آوری اشیا و آشنایی‌زدایی از ارکان کار اوست که آن را با بازایافت خلاق متفاوت می‌کند. آنچه در اروپا می‌بینیم بیشتر به شرکت‌کننده در این نمایشگاه هستند.

هنر

واکنش داریوش مؤذیبان به طعنه‌زنان

تعبیر «دستگاه شوالیه‌سازی» را درک نمی‌کنم



اخبار این حوزه مثل اخبار یک رویداد ورزشی نیستند که همه منتظر دقیقه گل و پیروزی باشند.

✎ **این نشان به چه عنوان به شما تعلق گرفت؟**

این نشان، یکی از نشان‌های فرهنگی فرانسه چهار نشان دارد. نشان‌های نظامی و کشاورزی این کشور، مختص اهالی این کشور است. نشان علمی و شوالیه هنر و ادب هم در فرانسه اعطا می‌شود. در این نشان شوالیه‌ای که من دریافت کردم، در حکم آمده بود: «به خاطر کوشش در راه گسترش فرهنگ و ادب فرانسه و مستحکم‌کردن پیوندهای فرهنگی میان دو کشور» این نشان به من داده شد.

✎ **رسانه‌ای پس از انتشار خبر اعطای نشان شوالیه به شما، به طور طعنه‌آمیزی، از سفارت فرانسه به عنوان دستگاه شوالیه‌سازی یاد کرد، واکنش شما به این تعبیر چیست؟**

راستش من مفهوم این تعبیر را درک نمی‌کنم. باید از افرادی که آن را به سفارت فرانسه نسبت داده‌اند پرسید که چه منظوری داشته‌اند. آیا خواسته‌اند کم‌انگاری کنند؟ ببینید در موارد دیگر مثلا در ورزش، وقتی

فرانک آرتا، پیشنهاد تأسیس «خانه فرهنگ تهران» در آیین گرامیداشت اولین سالگرد مرتضی احمدی، راوی تهران قدیم که سه‌شنبه اول دی در کاخ ملت از مجموعه فرهنگی - تاریخی سعدآباد برگزار شد، به استقبال مواجه شد. در این مراسم که از آلوم موسیقی با عنوان «صدای طهرن ۲» نیز رونمایی شد، جمع زیادی از بازیگران، موسیقی‌دان‌ها و دولبولرها حضور داشتند.

این پیشنهاد را بابک چمن‌آرا، مدیر مرکز موسیقی بهنوون و متولی برنامه، بعد از نمایش تصاویری از حضور عزت‌الله انتظامی و مرتضی احمدی در تئاتر پارس لاله‌زار - که این‌روز‌ها به انبار تبدیل شده - مطرح کرد. در این کلیپ احمدی با انتظامی خاطرات خود را درباره پیش‌برده‌خوانی‌ها و واکنش ماموران وقت دولتی تعریف می‌کردند. چمن‌آرا عنوان کرد: «دوست دارم امروز که همه مسئولان جمع‌اند قولی از آنها بگیرم. باید و قول بدهیم که «خانه فرهنگ تهران» را بسازیم، چون خود من حاضر نمی‌ام از هزینه‌های آن را تقبل کنم. بار کنین متولدان دهه ۸۰ شمسی نمی‌دانند زبان تهرانی، غذای تهرانی، گویش‌های تهرانی ... چیست؛ درحالی‌که غذای «بریانی» اصفهانی‌ها را می‌شناسند، اطلاعی از «اشکنه» ندارند!

او در ادامه افزود: «چه خوب است نام این مرکز را «عزت مرتضی» بگذاریم؛ تلفیقی از اسم دو هنرمند بزرگ یعنی مرتضی احمدی و عزت‌الله انتظامی». همچنین بابک چمن‌آرا، درباره همکاری‌اش با مرتضی احمدی بیان کرد: «ما برای ساخت آلبوم‌های ایشان در هفت ماه، هفته‌ای سه روز در استودیو بودیم. آلبوم «صدای طهرن»، سال ۱۳۸۹ در ۱۳ قطعه منتشر شد. بعد از آن سال چندکیمیا تا توانستیم مجوز ۱۳ قطعه دیگر را هم بگیریم. من به او قول داده بودم هر سال روز تولدش آلبومی منتشر کنم. سال گذشته به دلیل برخی از مشکلات و نداشتن حال و حوصله اتفاقی نیفتاد. اما امسال به قولم وفادار بودم. «صدای طهرن ۳» را دو روز پیش منتشر کردیم. ما مجوز سه قسمت بعدی «صدای طهرن» را هم گرفته‌ایم. در نبود او به‌رنگ بقایی، نوه ایشان، غلط‌های آلبوم را گرفت. چون او با این ترانه‌ها و صداها از دوران کودکی زندگی کرده است. امیدوارم آنچه مورد نظر زنده‌یاد احمدی بود، همان شده باشد.»

چمن‌آرا نیز درباره علاقه شدید مرحوم احمدی به باشگاه پرسپولیس عنوان کرد: «چندین بلدای پیش را به یاد می‌آورم. با احمدی بزرگوار مشغول تماشای بازی دربی در کنار رقیب بی‌مثالش بهزاد فراهانی (استقلالی) بودیم. وقتی درنهایت پرسپولیس برنده شد، آقای احمدی بسیار خوشحال شد. او نقدهایی می‌کرد که هیچ نقد ورزشی نمی‌توانست چنین نظراتی ارائه دهد». فرزاد حسینی، مجری این برنامه، مختصری درباره کارهای ماندگار احمدی توضیح داد و گفت: «شاید برای هنرمندانی که امروز اینجا هستند سؤوال پیش بیاید که چرا متولدان دهه ۶۰ یا ۷۰ اینجا هستیم؟ ما اینجا هستیم تا به شما هنرمندان پیش‌کسوت نشان بدهیم قدر هنر والای شما را می‌دانیم.»

سپس مدیر مجموعه فرهنگی - تاریخی سعدآباد سخنرانی کرد. او گفت: «شب یلدا باعث شده امشب دور هم جمع شویم و به یاد مرتضی احمدی باشیم. از این بابت بسیار خوشحالم. به نظر بزرگداشت یک هنرمند، بزرگداشت یک فرهنگ یا یک ارزش

یک فوتبالیست ایرانی به یک باشگاه درجه چندم فراخوانده می‌شود یا حتی نیمکت‌نشین یک باشگاه خارجی می‌شود، در رأس اخبار قرار می‌گیرد و تشویق می‌شود و این اتفاق افتخارآفرینی برای او تلقی می‌شود. چطور می‌شود وقتی در مسائل فرهنگی فردی به جایی رسیده که بالاترین نشان فرهنگی هنری کشور فرانسه را دریافت می‌کند، با او چنین برخوردی می‌شود؟ این را که می‌گویم به آن معنا نیست که بخواهم ادعا کنم من افتخاری آفریده‌ام، واقعیت این است که من هرگز منتظر تقدیر و تمجید نبودم. دنبال خلعت و جایزه نبودم. کار خودم را تاکنون کردم، بعد از این هم همین کار را خواهم کرد؛ بدون جاروچنگال. چون کار فرهنگی جاروچنگال ندارد، اما وقتی می‌گویند سفارت فرانسه دستگاه شوالیه‌سازی دارد، باید خودشان بگویند این حرف چه معنا دارد؟ اگر با چنین نوع برخوردی، قصد کم‌انگاری داشته باشیم یا تلقی دیگری از این نشان‌ها داشته باشیم، چندان جالب نیست. عموما تلقی این را داریم که این نشان‌ها شانه سیاسی و اقتصادی دارند؛ درحالی‌که نشان شوالیه، نشانی نیست که جنبه مادی یا سیاسی داشته باشد. به تفصیل پروتکل‌هایش در سایت اینترنتی این نشان آورده شده و فهرست کامل افرادی که از کشورهای مختلف تاکنون موفق به دریافت این نشان شده‌اند. چون این نشان شوالیه، یک نشان رسمی است حتی در مجلس فرانسه رفته و تصویب شده و پروتکل‌های مشخصی دارد. امروزه پیوند فرهنگی بین کشورها به نوعی پیوند دانشگاهی هم هست و نهایتا به تبادل فرهنگی کمک می‌کند. اگر می‌خواهیم این نشان‌ها را کم بینگاریم، مسئله‌ای نیست. من هم می‌گویم این نشان‌ها هیچ چیز نیست؛ چون سهم فرهنگ و هنر ما بیش از اینهاست. منتها نباید منکر این شد که در عرصه جهانی باید فرهنگ ما بدرخشد. با این توصیفات اگر نهادی در عرصه بین‌الملل از هنرمندان ما تقدیر می‌کند، نباید این تقدیر این‌گونه تعبیر شود. امیدوارم با چنین واژه‌سازی‌هایی تلقی غلط نزد مردم به وجود نیاورند و دریافت آن به وسیله هنرمندان ایرانی را زمینه‌ای بدانند برای بهبود ارتباطات فرهنگی بهتر است. همین‌طور که تیم‌های ورزشی به کشورهای مختلف می‌روند و مایه افتخار هستند، درباره هنرمندان و افراد فرهنگی هم همین نکرش را داشته باشیم.

در آیین سالگرد زنده‌یاد مرتضی احمدی مطرح شد

پیشنهاد تأسیس موزه «عزت مرتضی»

فرهنگی در جامعه است و امروز خوشبختانه از هنرمندی تجلیل می‌کنیم که صدايش به گوش همه ما آشناست».

دیگر سخنران مراسم داریوش اسدزاده، بازیگر سینما و تئاتر و دوست دیرین زنده‌یاد احمدی بود. وی گفت: «هشت روز قبل از مرگش او را دیدم. حالش اصلا خوب نبود. این هنرمند آخرین دوست من بود که رفت. دیگران مثل گرمسیری ... همه رفتند و فقط من ماندم. چند وقت پیش به بهشت زهرا(س) رفته بودم. سری به قطعه هنرمندان زدم. همه دوستان آنجا خوابیده بودند. مابین آنها نشستم و گفتم بفرود می‌م‌هم به شما می‌پیوندم».
مرتضی و در ادامه با بغضی در گلو عنوان کرد: «مرتضی حس و حال متفاوتی داشت و دوستی با او بی‌مثال بود. یاد ندارم حتی یک‌بار پشت سر دیگری حرفی بزند. تا همین اواخر عمرش با هم کار می‌کردیم. یکی از ویژگی‌هایش این بود که با هرکس به اندازه مرتبه‌اش صحبت می‌کرد. جای او واقعا خالی است».
علیرضا خمسه نیز گفت: «از آنجایی که احمدی بچه راه‌آهن و کارمند آنجا بود، ما شش دی ماه مراسم مفصل‌تری در اداره راه‌آهن تهران، ساعت هفت شب برگزار می‌کنیم و خوشحال می‌شوم شما را در آنجا ببینم».خمسه در ادامه درباره مرحوم احمدی عنوان کرد: «مرتضی احمدی نبود، من نقش‌های طنز از انتخاب نمی‌کردم. من با او بزرگ شدم. افتخار همکاری در فیلم‌های زیادی را با ایشان داشتم. این مرد سمبل معرفت بود و جایش برای همیشه خالی است».
سیداحمد محیط طباطبایی، مدرس و پژوهشگر میراث فرهنگی نیز با اشاره به رونمایی از تمبر زنده‌یاد مرتضی احمدی بیان کرد: «تمبر با اسکناس و موارد مشابه عناصر ارزش‌های مادی حکومت‌ها هستند. اما تمبر، تصویری از هویت فرهنگی و هنری یک سرزمین است. مرتضی احمدی بخشی از هویت ملی و میراث فرهنگی ما بود که در دست‌رفتن طهران قدیم ابراز تالسم و تأثر می‌کرد، اما من می‌خواهم اشاره کنم به اینکه آیا این تهران از دست‌رفته، همان اشکاس و مواردی از این دست است؟ یا اصلا تهرانی‌بودنمان را از دست داده‌ایم؟ ما «تهرانی‌بودن» را در فرهنگ خود می‌بینیم و به همین دلیل ثبت میراث ملموس این‌ ناحیه جغرافیایی از کشورمان اهمیت زیادی دارد».

محیط طباطبایی در بخش پایانی با اشاره به صحبت‌های چمن‌آرا گفت: «خوشبختانه با اقداماتی که از سوی سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی صورت گرفته، «خانه اتحادیه» - خانه مشهور سربال دایی جان ناپلئون - خریداری شد و قرار است با عنوان «مکتب طهران» معرفی شود. در این مکان قرار است فعالیت‌های فرهنگی و هنری به منظور معرفی فرهنگ تهران انجام شود».
گفتنی است در این مراسم افرادی مانند جمشید گزینی، کسری ابراهیمی، سولماز غنی، مرزا انصاری، داریوش اسدزاده، غلام علمشاهی، یغما گلروبی، علیرضا تابش، محمدرسول صادقی، سروش صحت، مانی جعفرزاده، دکتر زادمهر، رضا درستکار، رامین بهنا، سعید رحیمی، علیرضا خمسه، نگار خاخرکن، علی رحیمی، بهرنگ بقایی، فریبرز گلچین و سیاوش امامی حضور داشتند. در پایان مراسم به سبک تهران قدیم همراه با چای قندپهلو، آش رشته، لیو و باقالی پخته و اناز دانه‌شده در محوطه کاخ سعدآباد از میهمانان پذیرایی شد.

حسب و فقیه

روزهای رادیو



✎ **مهرداد احمدی‌شیخانی**

● مدتی پیش با یکی از دوستان انیماتور، که تشابه اسمی نیز با هم داریم، گفت‌وگو می‌کردم که وقت خداحافظی گفت «ارادتمند» و من جواب دادم «جانی دالر» و ردوبدل‌شدن همین دو کلمه، گفت‌وگوی جدیدی با فضایی نوستالژیک برای‌مان باز کرد و خداحافظی یادمان رفت، ماجرای این «ارادتمند... جانی دالر» برمی‌گردد به دهه ۴۰ و حضور یک جعبه با دکمه‌های بزرگ به نام رادیو. از آن رادیوهای لامپی که باید می‌گذاشتی اول لامپش گرم شود و بعد صدايش دربیاید. کلی باید موج عوض می‌کردی تا چیزی که می‌خواستی را پیدا کنی. تازه به همین سادگی هم نبود. باید قبلا روی پشت‌بام یک عِلَمک آتَن هوا می‌کردی و سیمش را می‌کشیدی تا برسد به رادیو، والا صدای بی‌صدا. حالا فکرش را بکنید در شهرستان باشی و برای ارتباط با جهان، چنین وضعیتی داشته باشی، آن‌وقت این جعبه چقدر عزیز می‌شود و آن صداها که از آن می‌شنوی چقدر شیرین. جانی دالر» هم از همین مجموعه صداهای شیرین بود. داستانی پلیسی که عصرهای جمعه از رادیو پخش می‌شد و جماعتی را دل‌بسته خودش کرده بود. شخصیت اصلی‌اش کارآگاهی بود که تبهکاران را با هوش و کیاستی که داشت به دام می‌انداخت؛ ولی راز کارش را در داستان نمی‌داشت و گوینده داستان با پرسشی آن را طرح می‌کرد که «جانی دالر از کجا فهمیدی؟» و مسابقه‌ای بود و شن‌وَنگدان در آن شرکت می‌کردند تا هفته بعد، که خود «جانی دالر» بگوید از کجا فهمیده است. این شخصیت داستانی، تکیه‌کلامی هم داشت که برای معرفی خود می‌گفت: «ارادتمند... جانی دالر». با یادی از این برنامه رادیویی، گفت‌وگوی‌مان گل انداخت و من بگو و او بگو، رفتیم به آن روزهای رادیو، اما بعدِ گفت‌وگو، ذهنم همچنان درگیر ماند. درگیر حجم اطلاعاتی که آن زمان چقدر دیر و کند و قطره‌چکانی به ما می‌رسید. روزنامه اگر بود، فردای انتشارش روی ده‌گانه شهرستان می‌آمد. کتاب‌فروشی هم یکی، دوتا بیشتر نبود و کتاب‌ها اندک. هنوز تلویزیون عمومی نشده بود و همین یک رادیو را داشتیم که شنیدن صدايش کلی با مکافات همراه بود. جهانی بود که برای کسب اطلاعات باید به در و دیوار می‌زدی، همه چیز کُند و با تأخیر. به آن‌ا که مقایسه کنی، انگار قرن‌ها دوری از آن زمان. امروز حجم اطلاعات تولیدشده آن قدر زیاد است که دیگر حتی فرصت انتخاب نداری. جهانی پر از تصویر و متن که هر لحظه به‌روز می‌شود؛ حتی دیگر اصطلاح «به‌روزشدن» اطلاعات بی‌معناست؛ چراکه به‌روزشدن یعنی امروز با دیروز و با فردا فرق کند. حالا دیگر اطلاعات امروز با خود امروز فرق می‌کند. دیگر اطلاعات به‌روز نمی‌شود؛ بلکه به لحظه می‌شود. از خودم بارها پرسیده‌ام آیا انسان ۴۰ سال آینده نوستالژی مشترک خواهد داشت و این نوستالژی چه شکلی خواهد بود؟ ۴۰ سال پیش رادیو برای ما تصویری ذهنی خلق می‌کرد که تا امروز ادامه پیدا کرده است. همین ماجرای «جانی دالر» را تقریبا همه آنهایی را که ۴۰ سال پیش شنیده‌اند، به هم پیوند می‌دهد؛ یک خاطره مشترک است؛ تصویری است که با اینکه ندیدیمش ولی در ذهن داریم. همه ما که ۴۰ سال پیش و «روزهای رادیو» داشتیم، با این صداها و بدون تصویر، تصاویر مشترک در ذهن داریم؛ اما خاطره و تصویر مشترک ۴۰ سال بعد کدام است؟ الان که هر وسیله‌ای یک دوربین عکاسی در خود دارد و جهان از تصویر اشباع شده، کدام خاطره بصری مشترک تولید می‌شود؟ آن روزها با همه نداشتن و تأخیر، کتاب داشتیم و می‌توان به آن رجوع کرد. می‌توان دیدشان و چه اتفاقی افتاده است. کلی اطلاعات تولید شده که دیگر قابل دسترسی نیست. آن موقع که تازه کامپیوتر شخصی وارد خانه‌ها شد، هرکدام یک قسمت‌ی داشت به نام «فلاپی درایو» که یک یک لوح مربع‌شکل بزرگ در آن جا می‌گرفت و اطلاعات را رویش ذخیره می‌کردیم. بعد، آن رفت و «فلاپی درایو» کوچک و لوح کوچکتر جایش را گرفت. هم‌زمان با این، برای ذخیره اطلاعات بیشتر و به‌خصوص اطلاعات تصویری با حجم بالا وسیله‌ای به نام «درایو اپتیکال» هم آمد و اطلاعات روی این سه نوع لوح ذخیره شد؛ اما امروز دیگر اطلاعات هیچ‌کدام قابل دسترسی نیست و جهانی از اطلاعات ذخیره‌شده را از دست داده‌ایم. خیلی بیشتر از اطلاعات ۴۰ سال پیش که امروز در دسترس اند؛ ولی اینها در دسترس نیستند و نام درست از اطلاعات امروز نیز از دسترس خارج شوند. یک نمونه می‌گویم و می‌گذرم. آن روزها با هزار سختی، عکسی می‌گرفتم که هنوز داریم‌شان، ولی امروز گاهی عکس می‌گیریم و نداریم‌شان. انکار در جهانی با این‌همه تصویر هیچ تصویری برای‌مان نمی‌ماند.